

معرفی کتاب «نامیرا»

ماتایی و میرایی با امام حسین علیه السلام



● عنوان: **نامیرا**

● نویسنده: **صادق کرمیار**

● ناشر: **نیستان هنر**

● تعداد صفحات: **۲۳۴**

● توضیحات:

«نامیرا» رمانی از صادق کرمیار است که به

حقیقت جاودان و فراموش نشدنی واقعه کربلا

و نامیرایی آن جان‌های بزرگی اشاره دارد که در

راه خداوند و حقیقت شهید شدند.

همیشه این سؤال برای هر آزاده‌ای پیش می‌آید که اگر در زمان امام حسین علیه السلام حضور داشت، چه می‌کرد و در کدام جبهه می‌جنگید؟ اگر در سپاه امام حسین باشد و «یا لیتنی کنت معک» را زمزمه کند که خوشابه‌حالش، اما آن پیشنهادهای مالی و سیاسی چه؟!

دست سرنوشت

این تناقض تا قیامت ادامه دارد. طبیعی است که توان برگشت به گذشته وجود ندارد و آزادگی را باید در زمان و مکان فعلی نشان داد و «عاشورا» آشناترین کلمه برای هر انسان آزاده‌ای است و انسان آزاده برای ما تنها یک مصداق دارد و حسین علیه السلام همان مصداق است؛ پس باید هم‌سو با

سیدالشهدا در زمان حال زندگی کرد و مصداق به‌روز
«یا لیتنا کنا معک» را به تصویر کشید.

«نامیرا» اثر مشهور صادق کرمیار است که با داستان
دختر و پسری جوان آغاز می‌شود. جوانانی از اهالی قبیله
بنی‌کلب که از ابتدا معتقد بودند کوفیان بدعهدند و
به همین دلیل، نامه‌ای به «امام حسین علیه السلام» نوشتند؛
هرچند در جدال میان حق و باطل در ذهن خودشان
درنهایت به یاری امام زمانه‌شان در کربلا رفتند.

عبدالله بن عمیر و نخيله، همسرش، بدون
منفعت‌طلبی‌های روزافزون مردم کوفه به‌دنبال حقیقت
هستند؛ اما در میان رفتارهای متناقض سرداران بزرگ

کوفه بین حمایت از امام حسین و وفاداری به یزید سرگردان می‌مانند.

داستان این دو نفر از پیش از عاشورا آغاز می‌شود؛ زمانی که در بیابان انس بن مالک را می‌بینند که در انتظار قافله امام حسین علیه السلام نشسته است. کمی بعد قافله عبدالله با کاروانی مواجه می‌شود که مورد حمله راهزنان قرار گرفته است. عبدالله و سوارانش به کاروانیان کمک می‌کنند و راهزنان را فراری می‌دهند. پس از آن عبدالله می‌فهمد بار کاروان متعلق به سلیمان کاروان‌سالار و شریکش عباس است. سلیمان که در حمله دزدان زخمی شده و امیدی به نجات خودش نمی‌بیند کاروان را به

عبداللہ می سپارد و او را قسم می دهد اموال عباس را که در حجاز کشته شده، به همسرش ام ربیع برساند و داستان آزادگی آغاز می شود....

هر روز عاشورا است

نامیرا داستان عاشقانه هم دارد. آنجا که سلیمه، دختر عمرو بن حجاج با ربیع پیمان زناشویی می بندد و خوشحال است که همسرش محب علی و اولاد اوست و خشمگین می شود که چرا پدرش به حسین علیه السلام پشت کرده است. این عشق آن قدر قوی است که وقتی ربیع کارش به تردید می کشد، سلیمه هشدار می دهد که پیوند آن دو از سر حب علی و حسین است و داستان رنگ دیگری می گیرد.

نویسنده کتاب، دست روی یکی از مهم‌ترین و پرطرفدارترین رویدادهای تاریخ اسلام، یعنی واقعه عاشورا گذاشته است؛ اما بیش از هر چیز اسم نامیرا که برای کتاب انتخاب شده است، مخاطب را به خود مشغول می‌کند. ابتدا به ذهن می‌رسد که این اسم فقط اسمی هنری است که برای جلب خواننده انتخاب شده یا ناشر و نویسنده خواسته‌اند ابهام داستان را زیاد کنند، اما کتاب «نامیرا» اثر صادق کرمیار را که تا انتها بخوانی معلوم می‌شود این کلمه ریشه در مفهوم «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دارد.

چرا «نامیرا» خواندنی است؟

«نامیرا» برگزیده جایزه جلال و کتاب سال بوده و به زبان

عربی در کشور لبنان هم ترجمه شده است. نویسندۀ معتقد است که در این کتاب واقعه کوفه و اتفاقاتش را توضیح نداده، بلکه پاسخی به چرایی آن اتفاق داشته و علل و عواملش را بررسی کرده است. این زاویه دید جدید برای نگاه کردن به عاشورا و حماسه امام حسین علیه السلام است. به همین دلیل است که این کتاب ۲۹ شخصیت حاضر و ۳ شخصیت غایب دارد. شخصیت‌های کتاب هم که به خوبی پرداخته شده‌اند به تدریج وارد داستان می‌شوند و قصه خود را پیش می‌برند. از طرفی، هر کدام اثرگذاری خاص خود را در روند داستان دارند. جالب است بدانید که هیچ‌یک از شخصیت‌های اصلی «نامیرا» از بین شخصیت‌های مشهور

واقعه کربلا انتخاب نشده‌اند، اما در کنار آن‌ها داستان خود را بیان می‌کنند.

بخشی از متن کتاب

چند تن دیگر از بزرگان کوفه به جمع خانه مختار اضافه شده بودند. پیدا بود بحث بالا گرفته و هر کس نظری می‌داد. مسلم همچنان با توجه و دقت به حرف‌ها گوش می‌داد. ابو ثمامه گفت: «نگرانی عمرو و شبث نیز بجاست. من هم می‌گویم، تا یزید بر تخت خویش به خود نیامده، فرصت اندیشیدن به کوفه را از او بگیریم.»

شبث گفت: «ترس من از مخالفت مختار این است که به خاطر خویشاوندی با نعمان احتیاط کند.»

عمرو گفت: «مذحج هیچ خویشاوندی با نعمان و بنی‌امیه ندارد؛ و اگر مسلم بن عقیل به خانه من وارد می‌شد، در یاری او تردید نمی‌کردم و بی‌درنگ نعمان را از تخت به زیر می‌کشیدم.»

مختار گفت: «مسلم بن عقیل مهمان من است، نه در بند من! مرا به خاطر خویشاوندی با نعمان نیز متهم نکنید که اگر هم‌اکنون مسلم فرمان دهد، شبانه نعمان را از کوفه بیرون می‌کنم.»